

## امثال قرآن کریم

-۸-

۱۲۷- در صفحه ۲۶۵ سطور ۹-۱۳ راجع به تفسیری که خاصه ( یعنی شیعیان ) از آیه شریفه « او کظلمات فی بحر لجمی یغشیه موج . الخ » نموده اند مرقوم شده است: « در تفاسیر خاصه آمده است: « کظلمات » کنایه از فلان و فلان است و « بنشاه موج » اشاره است به سومی ایشان، « من فوقه موج » اشاره است به طلحه و زبیر، و « ظلمات بعضها فوق بعض » اشاره است به معاویه و یزید و فتن بنی امیه .. الخ »؛ و مکرر در این تألیف منیف باین قبیل تفسیر از این قبیل آیات بر میخوریم که گاهی بر سبیل اطلاق از « خاصه » و گاهی هم با اسم و رسم از یکی از ائمه شیعه این نمونه از معانی نقل شده است، و بنظر این بنده، در حال حاضر و زمان حاضر و بلکه در اغلب ازمنه و احوال، نقل و نشر این قبیل تفسیرها و تأویلها داعی خیر و مجوز صلاحی ندارد و حتی موانع مؤکدی هم از دینی و دنیایی در کار هست که گوینده و نویسنده را از نقل و نشر آن باز میدارد، مخصوصاً در کتابی با مشخصات و مزایای کتاب « امثال قرآن » ..

ضمناً باید التفات داشت که اگر هم در تفسیری از تفاسیر خاصه از این نمونه معانی درج شده باشد نباید آن را تفسیر نامید بلکه تأویلی خواهد بود که از آیه یاروایتی شده است و مراد از آن هم، ظاهراً، این نخواهد بود که فلان و فلان شخصاً به « ظلمات » تشبیه شده باشند، بلکه مراد آن خواهد بود که جریان خلافت و انحراف آن از خانواده رسالت، در عهد دو خلیفه اول و دوم از نظر آن خانواده عظیم الشان و پیروان دلباخته ایشان تاریک بود « کظلمات فی بحر لجمی »، و داستان طلحه و زبیر و نقض بیعت آنان و پیش آمد جنگ جمل در حکم « موجی » سهمگین روی آن تیرگیهای گذشته بود و بالاخره، قضیه صفین و مخالفت معاویه و حکومت جابرانه بنی امیه « ظلمات بعضها فوق- بعض » را حکایت مینمود.

عبارات خطبه معروف ششقیه منسوب به علی علیه السلام و بسیاری نصوص منقول از ائمه شیعه علیهم السلام نیز چنین معانی را در بردارد، و این معانی بسا این بیان که عرض شد مورد قبول عامه مسلمین و اکثر برادران سنی مذهب ما است و طعن و دقتی هم نسبت با کابر صحابه و بزرگان صدر اول اسلام در بر ندارد.

۱۲۸- تفسیری که در صفحه ۲۶۷ سطور ۱۶-۱۸ راجع بآیه شریفه « وقالوا مال هذا الرسول یا کل العلمام و یمشی فی الاسواق .. الخ » با عبارت ذیل نقل شده است مشتمل بر تکرار سمج و ناروایی است: « و چرا او را گنجی از آسمان فرا نیبرد؟ و چرا بر او فرشته ای فرو نیآید که سخن او را تصدیق کند؟ و یا چرا گنجی او را از آسمان فرو

نمیرسد...»، و البته سهو القلم ناقل یا مترجم مسئول آن است نه صاحب تفسیر بیضاوی یا خازن یا النسفی که مطلب از آنها نقل شده است.

۱۲۹- و نیز در دنباله همین بیان راجع به تفسیر همان آیه (صفحه ۲۲۷ سطر ۵-۶) آنجا که مرقوم شده است: «و اگر خدا بخواهد چیزهای نیکوتر و بهتر بتو خواهد داد که از گنج و بستان و طعامها و رفتن در بازارها بسی برتر باشد، سپس گفت: تبارک الذی انشاء جعل لك خیراً من ذلك جنات تجرى من تحتها الانهار و يجعل لك قصوراً. انتهى»، و نقطه ضعف دیده میشود:

اول آنکه «طعام خوردن» و «در بازار رفتن» از صفات و افعالی بود که مشرکین قریش بر رسول اکرم خرده می گرفتند و آن را مخالف شأن نبوت و رسالت می پنداشند و میگفتند: «ما لهذا الرسول یا کُل الطعام و یشی فی الاسواق» یعنی این چه پیامبری است که خوراک میخورد و در بازارها راه میرود؟ و در دچنین ایراد و اعتراضی نشاید گفته شود و گفته نشده است: «اگر خدا بخواهد، خوراک خوردن و در بازارها رفتن که هیچ، بلکه چیزهای نیکوتر و بهتر از آنها بتو خواهد داد.»؛ و بعبارت دیگر، مشارالیه کلمه «ذلك» در آیه «ان شاء جعل لك خیراً من ذلك»، باغ و بستان و گنج جواهر و سیم و زر است که داشتن آن را کفار قریش گواه بر راستی پیغمبر میخواستند و میگفتند «چرا چنین چیزهایی خدا باو نداد تا ما ببچون و چرا باورش داریم و تن برسالتش در دهیم؟» و «خوردن طعام» و «رفتن در بازار» ضمیمه مشارالیه «ذلك» نیست.

دومین نقطه ضعف، در عبارت مزبور، مربوط به طرز تعبیر و نظم و ترتیب جمله «سپس گفت: تبارک الذی انشاء جعل لك خیراً من ذلك جنات تجرى من تحتها الانهار و يجعل لك قصوراً» است. زیرا چنانکه مشهود است ترجمه این آیه بلافاصله قبل از جمله «سپس گفت» گفته شد و بنابراین، ایراد جمله مزبور و آوردن نص آیه شریفه پس از آن، خلط و خبط صریحی است که نمیتوان هیچ محملی جرسبق قلم و سهو محض نویسنده و محترم محملی برای آن فرض کرد!

۱۳۰- در صفحه ۲۷۰ سطر ۶-۱۰ راجع به کیفیت تنزیل قرآن مجید مرقوم است: «ائمة اسلام بر آنند که خداوند قرآن مجید را از «ملاء اعلی» جمله واحده نازل فرمود و در لوح محفوظ ثبت گشت، و از آن پس با آسمان دنیا و زمین در طول ۲۲ سال بر حسب وقایع و ظروف نازل گشت و این حدیث را از پیغمبر روایت کنند: «انزل القرآن جمله واحده الی سماء الدنيا فی لیلۃ القدر ثم نزل بعد ذلك فی عشرين سنه. انتهى»، و در این بیان از چند حیث نظر است:

اولاً: - عبارت «ملاء اعلی» در نظر مؤلف، چنانکه از فعوای بیان میتوان استنباط نمود، باید «معدن علم الهی» یا «مغزن ازلی قران» بوده باشد و نه غیر آن، و این تردید هم مبنی بر دوقولی است که در قرون اولیه اسلام بین متکلمین اسلامی

راجع به « مخلوق بودن » یا « قدیم بودن » قرآن جعل اختلاف و نزاع بوده است کمالاً یغنی ؛ و عبارت مورد بحث بر هیچیک از این دو فرض با مفهوم لغوی و نیز با معنای اصطلاحی که از آن سراغ داریم نمی‌سازد ؛ زیرا عبارت « ملاء اعلیٰ » در اصطلاح بر « محضر ملائکه » و « حافین حول عرش » و از این قبیل « مجامع ملکوتی » اطلاق میگردد، و لغت هم نزدیک بهمین مفهوم را می‌پروراند، چه ، « ملاء » ضد « خلاء » ، برحیز مشغول به جسم اطلاق میشود و لفظ « اعلیٰ » ، افعال التفضیل « عالی » و بمعنای « بالاتر » یا « والاتر » میباشد.

بنا بر این اگر بخواهیم مفاد عبارت مؤلف را با مراعات معنی مصطلح « ملاء اعلیٰ » بسنجیم و بپذیریم باید قائل شویم که : قرآن مجید در حالی که در « مکنون علم الهی » یا در « مخزن ازلی » خویش وجود علمی یا عینی داشته است در « محضر ملائکه » و منظر آن ذوات روحانی و نفوس ملکوتی نیز مرئی و مشهود بوده است ، و چنانکه ملاحظه میفرمائید قبول این فرض سراز گریبان محال درمیآورد ، یعنی وجود شیئی در آن واحد در « خلاء » و « ملاء » !

ثانیاً :- « لوح محفوظ » بنا بر آنچه از عقاید متداول اسلامی مستفاد میگردد ، هر چه هست و هر کجا که هست ، در همان نواحی ملکوتی « ملاء اعلیٰ » است ، اگر از آن بالاتر نباشد ، و بنا بر این « نزول قرآن » از ملاء اعلیٰ به لوح محفوظ مفهوم صحیحی را نشان نمیدهد.

ثالثاً :- عبارت مورد بحث آخرین « منزل » قرآن مجید را « آسمان دنیا و زمین » ، توأم و قرین باهم ، نشان میدهد و حال آنکه بین « زمین » و « آسمان » ، از زمین تا آسمان فاصله است !

رابعاً :- و بالاخره ، این جمله مؤلف که در پایان شرح مذکور فوق میفرماید : « و این حدیث را از پیغمبر روایت کنند .. » چنین میفهماند که شرحی که در متن از قول ائمه اسلام بیان شده است مستند باین روایت و منطبق بر مفاد این حدیث میباشد ، و حال آنکه شرح مزبور با مفاد این حدیث درست نمیآید زیرا ترجمه ساده و صریح حدیث این است : « قرآن جمله واحده در شب قدر با آسمان دنیا نازل شده و از آن پس در مدت بیست سال ( قسط به قسط و قطعه قطعه ) بزمین ( یا بر پیغمبر اسلام ) ص نازل گردیده است. » و در این ترجمه چنانکه ملاحظه میفرمائید نه اسمی از ملاء اعلیٰ برده شده و نه اشاره ای به « لوح محفوظ » بمیان آمده است ، تا چه رسد باینکه گفته شده باشد « از ملاء اعلیٰ نزول کرده و در لوح محفوظ ثبت گردیده است. »

و نیز چنانکه ملاحظه فرمودید در حدیث مذکور آسمان دنیا هم با زمین هم‌دوش و هم‌نشین خوانده نشده است . و از این گذشته در حدیث شریف صحبت از بیست سال « عشرين سنة » است که قرآن در خلال آن بر پیغمبر ص نازل شده است و در بیان مؤلف محترم تصریح به « بیست و دو سال » شده است (؟)

۱۳۱- در پایان همین فصل ، یعنی فصل مربوط به تفسیر و ترجمه آیات : « وقالوا

مالهَذَا الرَّسُولِ . . الی قوله تعالی : « انظر کیف ضرب بوالک الامثال فضلو افلا یستطیعون سبیلاً » و آیه « ولایأتونک بمثل الاجتناک بالحق واحسن تفسیراً » و آیه « و کلا ضربنا له الامثال و کلا تبرنا تبتیراً » ، ذیل صفحه ۲۷۱ مرقوم شده است :

« در این سه آیه که در سوره « الفرقان » نقل شد سه بار کلمه مثل ذکر شد هر یک بمعنای دیگر :

۱- بمعنای اوصاف شاذه و احوال نادره .

۲- بمعنای شبهات باطله و احتجاجات غریبه .

۳- بمعنای داستانها و قصص پیشینیان .

مسئول بلاشه هر سه را بکلمه « Exemple » ترجمه کرده است در صورتیکه بتصریح مفسرین هر یک از آن سه معنایی دیگر دارد . انتهى .

و در این باره آنچه از سیاق سخن و نصوص و مجازات لغوی بنظر این بنده میرسد آن است که لفظ « مثل » در هر سه آیه مبارکه از لحاظ حقیقت و مجاز لغوی یک معنی دارد و آن هم همان است که آقای بلاشه آن را با کلمه « Exemple » ترجمه نموده است یعنی « نمونه » و « مثال » ، و چون مؤلف محترم مفسرین بنام و شناخته‌ای را نشان نداده است تا بکتاب آنان رجوع و در آن باره بحث شود عجالة بقصد تحریر و تهذیب کتاب مستطاب « امثال قرآن » بهمین اندازه یادآوری اکتفا میشود . امید است در طبع جدیدی که مؤلف محترم وعده آن را باین بنده داده اند ، با سایر یادداشت‌های انتقادی مورد توجه قرار گیرد و با مراجعه بآنخذ در تحقیق مطلب کنج‌گاو لازم بعمل آید و الله ولی التوفیق و علیه التکلان .

۱۳۲- در ترجمه آیه شریفه : « واذا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلاً ظل وجهه مسوداً و هو کظیم » ، صدر صفحه ۲۹۲ ، به نقل از ابوالفتوح و کشف الاسرار مرقوم شده است :

« چون مژده داده شود یکی از آنها بآنچه زده شده برای خداوند مثلی روی او سیاه گردد و او باشد خشمناک . » ، این ترجمه صحیح بنظر نمیرسد و باید چنین بوده باشد : « چون مژده داده شود یکی از آنها بآنچه برای خداوند مثل زده است . الخ . » زیرا اولاً فعل « ضرب » در عبارت : « بما ضرب للرحمن مثلاً » بصورت « معلوم » آمده است نه بوجه « مجهول » ، پس باید در ترجمه آن گفته شود « زده است » ، نه « زده شده » ، و ثانیاً مراد در آیه شریفه ، و العلم عند الله ، این است که مشرکین چیزی را برای خدای تعالی می‌پسندند و بحضرت قدس نسبت میدهند که بر خود آن را نمی‌پسندند و آن این است که میگویند ملائکه دختران خدایند و بخدا نسبت دختر داشتن را میدهند در حالیکه اگر کسی بخود آنها این نسبت را بدهد و بگوید زن شما دختری زائیده و شما دارای دختری شده‌اید از شرم و خشم قیرگون و سیه روی می‌گردد ، و چنانکه ملاحظه میفرمائید این معنی که حجتی بلیغ و بیانی دندان شکن بر بطلان عقاید سخیفه مشرکین است از ترجمه‌ای که مؤلف آنرا اختیار فرموده است فوت شده و بر نمی‌آید . و با اعتمادی

که بامانت ودقت نظر ابوالفتوح و امثال وی از مفسرین بزرگ اسلامی دارم مطمئن هستم که عبارت ترجمه آنان هم دراصل همین بوده و هست که عرض شد و این تغییر مفصل بمعنی ناشی از ناسخین قبلی و یا نافلین بعدی میباشد .

۱۳۳- بیت سوم از قطعه عربی که باین صورت در اواسط صفحه ۱۹۳ درج شده است:

« مالا بی حمزة لا باتینا      بظل فی البیت الذی یلینا  
 « غضبان ان لاندالینینا      لیس لنا من امرنا ما شینا  
 « وانما ناخذها اعطینا      حکمة رب ذی اقتدار فینا »

البته نادرست و نارواست و صحیح آن بحکم قیاس معنوی و سیاق کلامی این است:  
 « و انما ناخذها اعطینا      حکمة رب .. الخ »

۱۳۴- و ایضاً در همین صفحه سطر ۲۰ عبارتی که باین صورت از حضرت پیغمبر اکرم ص نقل شده است : « والارض ثقلها والسماء تظلمها .. » صحیح و معنی دار نیست و صحیح و معنی دار آن این است : « الارض ثقلها والسماء تظلمها .. »

۱۳۵- در صفحه ۲۹۸ سطر ۱۳-۱۴ راجع به تفسیر و ترجمه آیه شریفه : « ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل وان الذين آمنوا اتبعوا الحق من ربهم كذلك يضرب الله للناس امثالهم . » نوشته شده است : « بعضی از مفسرین گفته اند تفسیر این آیت آنست که حسنات بدان را باطل کنند و سیئات نیکان را بیخشایند . » ! تفسیر مزبور چنانکه ملاحظه میفرمایند مطلقاً و بوجه من الوجوه با آیه مذکور ربطی و نسبتی نشان نمیدهد و اسمی از نیکان و بدان و ابطال حسنات و بخشودگی سیئات و بلکه اسمی از مطلق حسنات و سیئات در آیه شریفه برده نشده است . گذشته از آنکه خود بخود هم بیان مزبور از عجایب عقایدی است که درباره معامله با نیکان و بدان ابراز شده است ؛ زیرا با موازین عقل و عدل و مفاهیم قرآنی که همیشه و همه جا مبین و معرف موازین عدل و عقل است سازگار نیست که گفته شود « حسنات » فرقه ای را باطل کنند بصرف اینکه نام « بدان » روی آنان نهاده شده است و « سیئات » فرقه دیگر را بیخشایند باین دلیل که بآنها « نیکان » میگویند ؛ و حال آنکه نیکی « نیکان » جز در نتیجه اعمال حسنه و بدی « بدان » جز در اثر اعمال سیئه صورت و تحقیق نمیآید .

خلاصه مقال اینک : عبارت منقول از « بعضی از مفسرین » که بشرح فوق در تفسیر آیه شریفه « ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل .. الخ » ایراد شده است ، هم بخودی خود عبارتی است دور از منطق عقل و شرع و هم مطلقاً ادنی مناسبتی با لفظ و معنای آیه مورد تفسیر ندارد .

پس حقیقت امر در نقل قول آن بعض از مفسرین چیست ؟

مؤلف محترم باراده ای که بشماره (۱) در ذیل صفحه ۲۹۸ بعد از نقل قول مزبور نهاده اند تفسیر این کثیر را مأخذ نشان میدهند و تفسیر مزبور در دسترس این بنده نیست

تا با مراجعه بآن بتوانم در این باره تحقیق کنم و نظری بدهم ولی باز جوع به قرآن مجید و آیات صدرسوره محمد ص که آیه مورد بحث یکی از آن است میتوان راهی بعقیقت مطلب جست ، باین طریق که :

آیه مورد تفسیر سومین آیه از سوره مبارکه محمد است و دو آیه مقدم بر آن این است ، قوله تعالی :

« الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله اضل اعمالهم . والذين آمنوا و عملوا الصالحات وآمنوا بما نزل على محمد و هو الحق من ربهم كفر عنهم سيئاتهم واصلح بهم . » ترجمه تحت اللفظی اینكه : « آنانیكه كافر شدند و راه خدا را بروی خدا پرستان بستند خدا اعمال آنان را گم ساخت . و آنانیكه ایمان آوردند و كارهای شایسته كردند و بآنچه بر محمد ص نازل شده است ، و همان هم راست و درست است گرویدند ، خدا گناهان گذشته ایشان را پوشانیده و باطن ایشان را بصلاح آراسته است . »

پس از آن در آیه سوم میفرماید : « ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل وان الذين آمنوا اتبعوا الحق من ربهم » ترجمه آنكه : « این از آن روست كه كافران پیروی باطل كردند و مؤمنان حق و راستی را كه از جانب پروردگار ایشان است پیروی نمودند . » با توجه بآیات شریفه مذکور در فوق میتوان حدس زد كه این كثیر یا دیگر مفسرین بعد از تفسیر دو آیه اول و دوم سوره محمد ، چون به تفسیر آیه سوم كه مورد بحث ما است رسیده اند گفته و یا خواسته اند بگویند كه در این آیه شریفه علت نابود ساختن اعمال كفار و آمرزش گناهان مؤمنان بیان شده است ، والله العالم و هو الهادی الی الصواب .

۱۳۶- در صفحه ۲۹۹ سطر ۷-۹ كلمه « حق » باین تفصیل تفسیر شده است :

« حكما ، حق را چنین تعریف كنند كه : الحق ما وجوده ولد من ذاته . آنست كه بخودی خود موجود باشد . از این سبب پروردگار را حق گویند و هر چه غیر اوست باطل شمارند كه برهان وجود او جز ذات او نباشد اما اهل لغت بر آنند كه حق بمعنای محق است و مقصود آن است كه پرستش خدای حق است و عبادت غیر او باطل . . . »

در نقد این بیان از چون و چند تعریفی كه برای « حق » بحكما نسبت داده شده است و هم از نظم و نسقی كه عبارت بخود گرفته است میگذریم و بسراغ « اهل لغت » میرویم كه در كجا و چرا (بران شده اند كه حق بمعنای محق است ؟ )

امادر كجا این بنای لغوی نهاده شده است ؟ باید از مؤلف محترم هدایت بخواهیم زیرا در كتب متداول لغت از این قرارداد لغوی اثری نمیابیم (۱)

و اما اینكه چرا چنین قراری نهاده اند ؟ ظاهر اعمبارت متن كه میفرماید : « مقصود آن است كه پرستش خدای حق است و عبادت غیر او باطل » در جواب همین « چراى » مقدر ایراد شده است (۲) ولی بحث در این است كه اگر كلمه « حق » بر همان معنای ثابت و پا بر جای معهود خویش بماند و بمعنای « محق » برنگردد ب كجای این « مقصود » زبان میرساند .

۱۳۷- عبارت منقول از تفسیر ابوالفتح ( صفحه ۳۰۵ سطر ۱۰ ) در ترجمه آیه

شریفه « محمد رسول الله و الذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم .. الخ » ، آنجا که میگوید : « نشانه ایشان بر روی ایشان بینی از اثر نماز وصفت ایشان در تورا و در انجیل مانده است به کشتی که (ترکه) جوانه بر آرد .. » مشوش و مشوش بنظر میرسد و با سیاق آیه نمیسازد ، و ترجمه صحیح آن قسمت از آیه بر اسلوب ابوالفتوح بدین تقریب است : « نشانه ایشان بر رویهای ایشان است از اثر نماز ، آنست صفت ایشان در تورا و وصفت آنان در انجیل مانده است به کشتی که جوانه بر آرد .. » ، و عبارت دیگر ، مفاد آیه شریفه آنست که برای صحابه محمد ص در تورا مثلی و در انجیل مثل دیگری آمده است : مثل یاصفت آنان در تورا داغی است که از اثر نماز و سجده بر پیشانی دارند و مثل شان در انجیل مثل کشت و زرعی است که جوانه بر آرد . و اما عبارتی که مؤلف از ابوالفتوح نقل فرمود ، چنانکه مشهود است ، برای ایشان در تورا و انجیل هر دو یک مثل رایبان میکند ، و بسی بعید می نماید که ابوالفتوح خود چنین غفلت و اشتباهی در ترجمه و تفسیر قرآن مجید بنماید و بعید تر آنکه اشتباه وی را هزار سال مفسرین قرآن بخوانند و به بینند و بروی خرده نگیرند و اصلاح نمایند !

بهر حال ، اعم از اینکه در تفسیر ابوالفتوح چنین غفلت و اشتباهی روی داده باشد و یا در نسخ و نقل آن ، مطلب ظاهراً همان است که عرض شد و بنا بر این ، تفکیک و تجزیه ای هم که مؤلف ضمن توضیح معنای آیه شریفه در آن نموده و چنین مرقوم داشته است : « ذلك مثلهم في التوراة و مثلهم في الانجيل ، یعنی این مثل در تورا و انجیل چنین است . » بجای نیست ، و نیز تحقیقی هم که در پیرامون مثل نموده و فرموده است : « در تورا موجود شبیه این مثل بنظر نیامد ولی در انجیل اربعه دو تمثیل است که شباهت بسیار باین مثل دارد .. » بجای است ، زیرا ایشان در تورا موجود مثلی را میجسته اند که شبیه به مثل « زراعت جوانه بر آورده » باشد و چنان مثلی شاید در تورا مفقود هم موجود نباشد و آیه شریفه هم ، چنانکه ملاحظه فرمودید ، اشعار بوجود چنین مثلی در تورا نفرموده است !

## دوری ، نزدیکی

خواهی که چو آفتاب مشهور شوی	چون مردمك دیده همه نور شوی
اینها همه می شود اگر جز بخدا	نزدیک بهره چه می شوی دور شوی
	مجنوب تیریزی - قرن دهم